جامعه‌شناسی تاریخی
دورهٔ 7، شمـارهٔ 1، بهار و تابستان 1394

نظریهٔ ساختاریابی و شکل‌گیری دولت استبدادی رضاشاه در ایران

محمد عابدی اردکانی[1]*، فرزاد آذرکمند[2]

(تاریخ دریافت: 92/11/12، تاریخ پذیرش: 93/8/7)

چکیده

از زمان پیدایش دولت مدرن در ایران توسط رضاشاه تـاکنون، روی‌کردهـای مختلفـی دربـارهٔ چگونگی شکل‌گیری یا ماهیت آن مطرح شده است. اما از میان آن‌ها، دو روی‌کرد برجسته‌تر و مهم‌تر است که به‌نوعی درمقابل هم قرار می‌گیرند: یکی روی‌کرد «سلطانیسم» است که مدافعان آن به پیروی از مـاکس وبـر، دولـت رضاشـاه را حالـت خـاص و افراطـی از پاتریمونیالیسـم (پدرسالاری) می‌دانند و نگاهی نخبه‌گرایانه (کارگزارمحور) دارند؛ دیگـری روی‌کـرد «دولـت مطلقه» است که اغلب بر عوامل ساختاری تأکید و نقش ساختارها را در شـکل‌گیـری دولـت رضاشاه برجسته می‌کند و نقش چندانی برای کارگزار (رضاشاه) قائل نمی‌شود. در ایـن مقالـه سعی شده است با استفاده از نظریهٔ «ساختاریابی» گیدنز، به نقش متقابل ساختار و کارگزار در شکل‌گیری دولت استبدادی رضاشاه پرداخته شود. درواقع، ساختاریابی روشـی اسـت کـه بـه نقش کارگزار در بستر (ساختار) و ارتباط متعامل و متقابل ساختار و کارگزار توجـه مـی‌کنـد. ازاین‌رو، با کاربرد این نظریه در چگونگی پیدایش دولت رضاشاه، این نتیجه به‌دست می‌آید که

1. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه یزد، ایران *maa1374@gmail.com
2. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه یزد، ایران

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

هیچ‌یک از این دو دیدگاه نمی‌توانند بیانگر تمام واقعیت باشـند؛ بلکـه تلفیقـی از آن دو بهتـر می‌تواند شکل‌گیری دولت رضاشاه را تحلیل کند.

واژه‌های کلیدی: دولت استبدادی، رضاشاه، کارگزار، ساختاریابی، ایران.

1. مقدمه

دربارهٔ شکل‌گیری یا ماهیت دولت رضاشاه روی‌کردهای گوناگونی ازقبیل «شبه‌مدرنیسم مطلقه و استبدادی»، «دولت وابسته»، «دولت مطلقه»، «سلطانیسم» و «دولت رانتیر یا تحصیل‌دار» مطرح شده (حاتمی، 1386: 64- 107) که باوجود اختلاف‌نظرهای چشم‌گیر در آن‌ها، اشتراکشان در آن است که دولت رضاشاه به‌دلایل بی‌شماری ازجمله ایجاد ارتشـی نـو، احیـای ناسیونالیسـم ایرانی، شکل‌گیری دولت متمرکز با دیوان‌سالاری جدید، سرکوب شورش‌های محلی و مبـارزه با عناصر الیگارشی ماقبل مدرن نظیر حاکمان قاجار، اولـین دولـت مـدرن در ایـران بـه‌شـمار می‌رود. از میان آن‌ها، دو روی‌کرد «دولت مطلقه» و «سلطانیسم» از همه برجسته‌تر و مهم‌ترنـد. روی‌کرد نخست در به‌وجود آمدن دولـت رضاشـاه، بـر اهمیـت سـاختارها تأکیـد مـی‌کنـد و ساختارها را در پدید آمدن آن مهم می‌داند؛ درمقابل براساس روی‌کرد دوم، کارگزار (رضاشاه) در شکل‌گیری و استمرار دولت نقش اساسی دارد.

ادعای اصلی مقاله آن است که «چون این دو روی‌کرد در تحلیـل شـکل‌گیـری یـا ماهیـت دولت رضاشاه به‌ترتیب بر ساختار و کارگزار تأکیـد مـی‌کننـد، هـیچ‌یـک از آن دو بـه‌تنهـایی نمی‌توانند بیانگر تمام واقعیت باشند». بنابراین، در تحلیل پیدایش یا ماهیت و عمل‌کرد دولـت رضاشاه باید به رابطهٔ میان ساختار و کارگزار و تعامل آن دو توجه کرد. به‌طـور کلـی، دربـاب مسئلهٔ ساختار- کارگزار سه نظریه وجود دارد: نظریهٔ اول به اولویت و اهمیت ساختار درمقابل کارگزار و نظریهٔ دوم به اولویت و اهمیت کارگزار دربرابر ساختار معتقد است؛ اما نظریهٔ سـوم می‌کوشد بر دوگانه‌انگاری ساختار و کارگزار چیرگی یابد و رابطهٔ دوجانبهٔ آن‌ها را بررسی کند (حقیقت، 1387: 450- 499). درواقع، نظریهٔ سوم نظریهٔ بینـابین اسـت کـه بـه نقـش متقابـل ساختار و کارگزار توجه می‌کند.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

البته، درمورد ماهیت دقیق رابطهٔ ساختار و کارگزار و چگونگی تعامل آن‌ها میان نظریه‌های دستهٔ سوم اختلاف هست و به همین دلیل، آن‌ها به‌شکل‌های مختلفی ازقبیل «نظریهٔ ساختاریابی»، «رهیافت واقع‌گرایی انتقادی»، «رهیافت استراتژیک- نسبتی» و «نظریهٔ سازه‌انگاری» نمایان شده‌اند. در این مقاله، نظریهٔ ساختاریابی به‌عنوان چارچوب نظری تحقیق انتخاب شده است؛ زیرا به‌باور نگارندگان به‌کمک این نظریه، باوجود انتقادهایی که بر آن وارد است، بیش از سایر نظریه‌ها یا رهیافت‌ها می‌توان چگونگی شکل‌گیری یا ماهیت دولت رضاشاه را توضیح داد.

با این ملاحظات، مقالهٔ حاضر حول دو سؤال اساسی شکل گرفته است: 1. ضعف‌های دیدگاه‌های «دولت مطلقه» و «سلطانیسم» که در توضیح شکل‌گیری یا ماهیت دولت رضاشاه به‌ترتیب بر ساختار و کارگزار تأکید می‌کنند، کدام‌اند؟ 2. به‌کمک کدام‌یک از نظریه‌ها یا رهیافت‌های مربوط به رابطهٔ کارگزار و ساختار می‌توان چگونگی شکل‌گیری یا ماهیت دولت رضاشاه را توضیح داد؟

با توجه به این پرسش‌ها، فرضیهٔ تحقیق عبارت است از: «تأثیر متقابل و متعامل ساختارهای جامعهٔ ایران با اقدامات رضاشاه به‌عنوان کارگزار دولت استبدادی، به شکل‌گیری دولتی متمرکز و یگانه منجر شد که جامعهٔ ایران را به مدرنیزاسیون پیوند داد». بدین ترتیب، اگرچه درست است که ساختار دولت ایران، استبدادی و به‌عبارتی سلطه‌پذیر بود، نباید از اهمیت کارگزار دولت که در مقام کنشگری آگاه و فعال دولتی جدید بنیان نهاد، غافل شد. درواقع، دولت خودکامهٔ ایران حاصل پویایی و رابطهٔ متعامل ساختارهای مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعهٔ ایران با کارگزار (رضاشاه) بود. برای ارزیابی فرضیهٔ مورد نظر، به‌روش کتاب‌خانه‌ای، داده‌های مناسب گردآوری و سپس تحلیل شده است. بنابراین، پژوهش حاضر از نوع اسنادی و تاریخی است که به‌صورت کیفی انجام شده است.

2. مبانی نظری تحقیق

برای مطالعهٔ تغییرات اجتماعی، ازجمله شکل‌گیری و ماهیت دولت‌ها، نظریه‌های متعددی وجود دارد. این نظریات را می‌توان در سه دستهٔ کلی «ساختارمحور»، «کارگزارمحور» و «رابطهٔ

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

متقابل و تعامل بین ساختار و کارگزار» تقسیم کرد. از نظریه‌های سـاختارگرا مـی‌تـوان نظریـهٔ کارل مارکس را نام برد. برای مثال، وی در تحلیل پدیدهٔ انقلاب نظریـهٔ اجتمـاعی- سـاختاری بیان کرد که براساس آن، جنبش‌های سازمان‌یافته و آگاهانه برای تغییر انقلاب فقط در جایی و هنگامی موفق می‌شوند که به‌واسطهٔ وجود تعارض‌ها در مجموعهٔ ساختار اجتمـاعی، وضـعیت انقلاب عینی وجود داشته باشد (گلدستون، 1387: 102). در سوی دیگـر مـی‌تـوان از نظریـهٔ ماکس وبر یاد کرد که دیدگاهی اغلب نخبه‌گرایانه (کارگزارمحور) دارد. وبـر در تقسـیم‌بنـدی سه‌گانهٔ خود از انواع مشروعیت (سنتی، کاریزمـایی و قـانونی- عقلایـی) هرچنـد بـه عوامـل ساختاری نظیر دین، مناسبات اجتماعی- اقتصادی، فرهنگی، شئون و... توجه می‌کنـد، بـه‌نظـر می‌رسد در بررسی نوع افراطی مشروعیت سنتی (سلطانیسم) و هنگامی‌که شـخص حـاکم بـه سنت بی‌توجه است، روی‌کردی نخبه‌گرا درپیش می‌گیرد. وبـر در بررسـی مشـروعیت سـنتی معتقد است: «در این نوع از سلطه، از سرور و رئیس که مقام ریاست و رهبری خود را مـدیون سنت است و به آن مقید می‌باشد، پیروی می‌شود» (1384: 323- 324). پـس اقتـدار سـنتی و وابسته به سنت‌های کهن و مشروعیت قدرت کسانی است کـه بنـابـه سـنت، مـأمور اقتدارنـد (راش، 1381: 59)؛ ولی هنگامی‌که از سنت‌ها روی‌گردانی می‌شود و مشروعیت حکومت فقط به شخص حاکم متکی است، حکومت جنبه‌ای شخصی پیدا می‌کند. بنابراین ازنظر وی، نظامی که به سنت و قانون توجهی نمی‌کند، «سلطانی» است.

در ایران هم عده‌ای از پژوهشگران برای توضیح ماهیت دولت رضاشـاه، بـا بهـره‌گیـری از نظریهٔ سلطانیسم وبر، دیدگاهی کارگزار محور بیان کرده‌اند. در این دیـدگاه، بـه ویژگـی‌هـای شخص حاکم توجه می‌شود و دولت استبدادی را پدیده‌ای تصور می‌کنند که بـه ارادهٔ شـخص حاکم شکل گرفته است. در سوی دیگر، دیدگاه دولت مطلقه وجود دارد که به‌طـور کامـل بـا نظریهٔ ساختاری مارکس تطابق ندارد؛ اما پدید آمدن دولت رضاشـاه را محصـول سـاختارهای مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعهٔ ایران می‌داند و به‌عبـارتی، سـاختارها را بر کارگزار مقدم می‌شمارد. در این دیدگاه، عوامل ساختاری در شکل‌گیـری دولـت خودکامـهٔ رضاشاه برجسته می‌شوند و نقش کارگزار کم‌رنگ می‌شود. به‌نظر می‌رسد هر دو نظریه به ایـن دلیل که یکسونگر هستند و نگاهی یک‌طرفه و تقلیل‌گرا به شکل‌گیری دولت رضاشـاه دارنـد، ناقص می‌نمایند.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

نظریه‌های دسته سوم که گاه با عناوین دیگر مثل ره‌یافت یا دیدگاه از آن‌ها یاد شده است، از تنوع بیشتری برخوردارند؛ برای مثال می‌توان از ره‌یافت‌های «سازه‌انگاری»، «واقع‌گرایی انتقادی و مورفوژنتیک»، «استراتژیک- نسبتی» یا نظریهٔ «ساختاریابی» نام برد. ره‌یافت سازه‌انگاری[1] از «آرمان‌گرایی» درمقابل «مادی‌گرایی» و از «ذهنیت‌گرایی» دربرابر «عینت‌گرایی» دفاع می‌کند. ازاین‌روست که برای مثال، راگی[2] (5 -4 :1998) در تحلیل خود به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها، انگاره‌ها و عقاید اهمیت می‌دهد یا ونت (1386: 540) معتقد است مجموعه‌ای از روش‌ها ساختار خاصی از هویت و منافع را می‌آفرینند. با چنین پس‌زمینهٔ فکری است که حامیان ره‌یافت سازه‌انگاری بر قوام متقابل کارگزار و ساختار تأکید می‌کنند. آن‌ها در بررسی ساختار، ساختار را فقط در ابعاد مادی آن خلاصه نمی‌کنند؛ بلکه بر بعد معنایی و زبانی آن‌ها نیز تأکید می‌کنند. ازاین‌رو، در مطالعهٔ خود جامعه را به‌گونه‌ای درنظر می‌گیرند که کنشگران در آن تعامل دارند و این تعاملات براساس هنجارهایی صورت می‌گیرد که جنبهٔ بین‌الاذهانی دارند؛ جامعه به اشخاص و کنشگران قوام می‌بخشد و در عین حال، کارهای اشخاص و کنشگران به آن شکل می‌دهد. ساختارهای هنجاری و انگاره‌ای دست‌کم به همان اندازهٔ ساختارهای مادی در شکل‌دهی به تغییرات سیاسی و اجتماعی مؤثرند (عابدی اردکانی، نادری و شفیعی، 1390: 151). به‌باور سازه‌انگاران، موجودیت‌های اجتماعی دارای هر دو بعد عینی و ذهنی هستند؛ یعنی علاوه‌بر اینکه دارای بعد مادی‌اند، جدا از دلایل و فهم کنشگران نیستند؛ اما قابل تقلیل به این سطح هم نیستند؛ یعنی همان‌گونه عمل نمی‌کنند که کنشگران می‌پندارند (مهردل، 1387: 1؛ بیلیس و اسمیت، 1383: 541- 543).

کوشش دیگر برای تحلیل رابطهٔ بین کارگزار و ساختار مربوط به مارگارت آرچر[3] است که خود متأثر از روی بسکر[4] بوده است. های[5] (1385: 210- 211) این ره‌یافت را «واقع‌گرایی انتقادی و ره‌یافت مورفوژنتیک» نامیده است. به‌نظر آرچر و بسکر، جهان به‌گونه‌ای ساختار یافته است که بر جدایی نمودها از واقعیت دلالت دارد (Archer, 1995: 17). اگر می‌خواهیم واقعیت ساختارمند جهانی را بشناسیم، باید با استفاده از نظریه، از سطح حوزهٔ صوری نمودها یا ظواهر فراتر رویم. به این ترتیب از نظر آرچر، «هستی‌شناسی ژرف» اساس واقع‌گرایی انتقادی است.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

ره‌یافت بعدی که به این موضوع پرداخته، «استراتژیک- نسبتی» اسـت کـه بـاب جسـوب[6] آن را مطرح کرده است. براساس این ره‌یافت، ساختارها و کارگزاران هیچ‌یک به‌تنهـایی واقعیـت ندارنـد؛ زیرا هیچ‌کدام جدا از یکدیگر وجود ندارند. وجود آن‌ها نسبی (ساختار و کارگزاری متقابلاً یکـدیگر را می‌سازند) و دیالکتیکی (تعامل آن‌ها به جمع جبری عوامل ساختاری و کارگزارانـه کـه جداگانـه بررسی و محاسبه شده باشند، تقلیل‌پذیر نیست) است (های، 1385: 212).

آنتونی گیدنز نیز در قالب نظریهٔ «ساختاریابی»[7] می‌کوشد تا نشان دهد که رابطـهٔ سـاختار- کارگزار «دیالکتیکی» است، نه «دوگانه» و «دوقطبی». ازنظر وی، عاملیت و ساختار را نمی‌توان جدای از یکدیگر تصور کرد؛ آن‌ها دو روی یک سکه‌اند: هر کنش اجتماعی مستلزم ساختار و هر ساختاری مستلزم کنش اجتماعی است. عاملیت و ساختار به‌طرزی تفکیک‌ناپذیر در فعالیت یا عمل‌کرد درحال تکوین انسـانی درهـم بافتـه مـی‌شـوند (ریتـزر، 1389 ب: 301). راه‌حـل پیش‌نهادی وی برای مسئلهٔ کنشگر- ساختار با تمرکز بر شیوه‌های عمـل اجتمـاعی بـه‌دسـت می‌آید. ساختار هم به‌دست کنشگران انسانی پدید می‌آید و هم وسیله‌ای است که چنین کنشی به‌کمک آن صورت می‌گیرد. ساختارها را انسان‌ها ایجاد می‌کنند؛ در عین حـال کـنش انسـانی توسط ساختارها محدود و امکان‌پذیر می‌شود (کیویستو، 1388: 202). گیدنز برای نشـان دادن درست رابطهٔ کارگزار- ساختار می‌گوید:

> ما باید جوامع انسانی را مانند ساختمان‌هایی تصور کنیم که در هر لحظه با همان آجرهایی که از آن ساخته شده‌اند از نو ساخته می‌شوند. کنش‌های همهٔ ما از ویژگی‌های ساختی جوامع که در آن پرورش یافته‌ایم و زندگی می‌کنیم تأثیر می‌پذیرند، در عـین حـال، مـا آن ویژگـی‌هـای ساختاری را در کنش‌هایمان دوباره می‌آفرینیم [و تاحدی تغییر می‌دهیم] (1387: 43).

وی در رد دیدگاه‌های عاملیت‌محور می‌گوید: «باید این تصور را نیز رها کنـیم کـه عـواملی درکارند که برای تحقق مقاصد تاریخ فرستاده شده‌اند؛ ازجمله این برداشـت مابعـدالطبیعی کـه تاریخ "ساخته و پرداختهٔ" محرومان است» (گیدنز، 1382: 39). به‌نظر او، «تنها راه پـیش‌رفـت برای از میان برداشتن شکاف بین روی‌کردهای "ساختاری" و "کنشی" شناخت ایـن واقعیـت است که ما در جریان فعالیت‌های هر روزهٔ خـود، سـاخت اجتمـاعی را فعالانـه مـی‌سـازیم و بازسازی می‌کنیم» (گیدنز، 1387: 766). نظریهٔ ساختاریابی گیدنز کوششی اسـت بـرای چیـره شدن بر دوگانه‌انگاری که به‌عقیدهٔ گیدنز، پیوسته دامن‌گیر نظریه‌هـای دیگـر بـوده اسـت. ایـن

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

دوگانه‌انگاری‌ها یا به کنشگران اولویت می‌دهد یا به ساختارهای اجتماعی (کیویستو، 1388: 202). بنابراین، هر کنش اجتماعی از جانب کنشگران درون ساختار رخ می‌دهد و کنشگران به‌عنوان بازیگرانی عقلانی، هم از ساختارها متأثر می‌شوند و هم با تصمیم‌های خود بر آن‌ها اثر می‌گذارند. می‌توان به‌معنای عام‌تر، چنین استدلال کرد که گیدنز به فراگردی نظر دارد که طی آن ساختار و آگاهی ایجاد می‌شوند. با چنین نگاهی به رابطهٔ ساختار- کارگزار است که گیدنز در کتاب ***راه سوم؛ بازسازی سوسیال دموکراسی*** می‌خواهد با عرضهٔ «راه سوم»- که به ادعای او فراتر از چپ و راست است- از دوقطبی پنداشتن چپ قدیم (سوسیال دموکراسی) و راست جدید (تاچریسم) فراتر رود (Giddens, 1998). وی هدف سیاست راه سوم را کمک به شهروندان برای یافتن راه خود از میان انقلاب‌های مهم دوران ما یعنی جهانی شدن، دگرگونی در زندگی شخصی و رابطهٔ ما با طبیعت می‌داند (گیدنز، 1386: 73). تحلیل نهایی او آن است که ساختار و کارگزاری دو روی یک سکه‌اند که در هر دو بار فقط یک روی آن را می‌توانیم ببینیم (Giddens, 1984: 9).

نظریهٔ گیدنز دارای نکات قوّتی است. برای مثال، این نظریه تاحدودی نقش ساختار و کارگزار را به یک اندازه در شکل‌گیری تحولات مؤثر می‌داند یا براساس این نظریه، انسان‌ها به‌عنوان موجوداتی فعال و صاحب اختیار می‌توانند درون بستر و ساختاری که قرار دارند، راه‌های متفاوتی را انتخاب کنند. قائل بودن به رابطهٔ متقابل ساختار- کارگزار به این دلیل است که هستهٔ اصلی سازمان اجتماعی را کنش متقابل تشکیل می‌دهد؛ یعنی تعامل مردم با یکدیگر. کنش متقابل سنگ بنای جامعه است و هنگامی‌که کنشگران به کنش می‌پردازند، رفتارهای یکدیگر را درنظر می‌گیرند (شارون، 1382: 77). هر دیدگاه یا روشی که این جدل را به یک بررسی یک‌بعدی محدود کند، ناقص خواهد بود؛ مقصود از بررسی یک‌بعدی یعنی مطالعهٔ کارگزاران بدون محدودهٔ ساختاری (بیرونی و درونی) یا ساختارها بدون کارگزاران یا بدون توجه به رابطهٔ متقابل آن‌ها (کوزر و روزنبرگ، 1387: 191). در نظریهٔ گیدنز، تأکید می‌شود که در هر موقعیتی باید به اهمیت شرایط و محیط، یعنی محلی که کنش درون آن صورت می‌پذیرد، توجه شود. شرایط می‌توانند بر جهت‌گیری تغییر نیز اثرگذار باشند و آن را به این سو و آن سو بکشانند؛ به این شکل که ممکن است به‌علت برخی شرایط خاص، یک ایده یا

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

تکنیک جدید در جریان انتشار یا برقراری‌اش تغییر یابد و دگرگـونی مـورد نظـر را بـه‌وجـود نیاورد (روشه، 1386: 33).

البته، از نظریهٔ وی انتقاد نیز شده است. های معتقد است رابطهٔ ساختار و کارگزار را نبایـد مانند گیدنز دو روی یک سکه دانست؛ بلکه باید همچون فلزات موجود در آلیاژی تلقـی کـرد که سکهٔ مورد نظر از آن ساخته شده است. ازاین‌رو، ساختار و کارگزار اگرچه به‌لحـاظ نظـری تفکیک‌پذیرند، درعمل کاملاً در هم تنیده‌اند (های، 1378: 319). هنگامی‌که گیدنز درمورد نیاز به فرارفتن از دوگانه‌انگاری ساختار و کارگزاری سخن می‌گوید، حذف‌گراست؛ زیرا بـا انکـار جدایی‌ناپذیری ساختار و کارگزاری، آن دو را به‌نحوی خطرناک ادغام مـی‌کنـد (هـای، 1385: 205 و 212). بنابراین درحالی که گیدنز به نوعی دوگانگی (پیوند) هسـتی‌شـناختی سـاختار و کارگزاری متوسل می‌شود، دوگانه‌انگاری (جدایی) تحلیلی ارائه می‌دهد. اگرچه نظریـهٔ گیـدنز قابلیت درک چهرهٔ دوگانهٔ ساختار و شاید کارگزاری یا عمل را داراسـت، قـادر نیسـت رابطـهٔ درونی میان ساختار و کارگزاری را که مورد نظـر گیـدنز اسـت، بررسـی کنـد (همـان، 200). جسوب هم در انتقاد از این نظریه می‌گوید کنشگران موجوداتی بازاندیش و استراتژیک به‌شمار می‌آیند که خود و استراتژی‌های خود را با محیطی که اهداف و نیات آن‌ها باید در چـارچوب آن واقعیت یابند، سازگار می‌کنند. ولی آنان به‌هیچ‌روی از بستر و محیط زندگی خود اطلاعات کاملی ندارند. همچنین، بسترهای مورد نظر درحالی که ممکـن اسـت کنشـگرانِ تـوانگر را در پیش‌برد منافع خود یاری کنند، به همان اندازه ممکن است موانعی جـدی بـر سـر راه رسـیدن کنشگران کم‌توان به نیات استراتژیک خود به‌وجود آورند (های، 1385: 334- 335). همچنین، واقع‌گرایان انتقادی نظیر بسکر در انتقاد از گیدنز که رابطـهٔ سـاختار- کـارگزار را بـه دو روی سکه تشبیه کرده بود، ترجیح می‌دهند ساختار و کارگزار را بـه‌مثابـهٔ دو فلـز درون یـک آلیـاژ بنگرند که سکه از آن تهیه شده است.

به‌باور نگارندگان، باوجود انتقادهای وارد بر نظریهٔ ساختاریابی گیدنز، به‌سبب نکات قـوّت آن می‌تواند بیش از سایر ره‌یافت‌های اشاره‌شده، موضوع مورد بحث این مقاله، یعنی چگونگی شکل‌گیری دولت رضاشاه یا ماهیت آن را توضیح دهد. به عبارت دیگر، این نظریـهٔ بـه‌عنـوان چارچوب مفهومی این مقاله درنظر گرفته شده و تلاش بر آن اسـت تـا بـا بهـره‌گیـری از آن، جایگاه ساختار و کارگزار در دولت رضاشاه آشکار شود.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

3. روی‌کرد سلطانیسم و دولت رضاشاه

اصطلاح «سلطانیسم» را اولین بار خوان لینز[8] در طبقه‌بندی حکومت‌های غیردموکراتیک به‌کار گرفت؛ اما این اصطلاح در نظریهٔ سلطهٔ وبر ریشه دارد. وبر در توضیح انواع سلطهٔ سنتی، شکل افراطی پاتریمونیالیسم را باعنوان سلطانیسم معرفی کرده است. با پیدایش ستاد اداری و شخصی سرور، سیادت سنتی به پاتریمونیالیسم، و درصورت قدرت بسیار زیاد سرور، به سلطانیسم گرایش پیدا می‌کند. احباب به رعایا تبدیل می‌شوند و حق سرور که تا آن زمان حق والای احباب بود، به حق شخصی سرور بدل می‌شود (آزاد ارمکی، 1391: 314- 315؛ قس. شمسینی غیاثوند، 1383: 62). این حق دراصل به همان نحو در تصاحب اوست که هر شیء دل‌خواه دیگر قابل فروش، استفاده و توارث است. اگر سیادت موروثی بدون رعایت سنت بر اختیار و خودکامگی تکیه کرده باشد، سیادت سلطانی نامیده می‌شود. به‌ظاهر، شکل سلطانی موروثی گاهی کاملاً به سنت وابسته است؛ ولی نه هرگز به‌طور واقعی. اما به‌طور عینی فردگرا نیست؛ بلکه حیطهٔ اختیار و خودکامگی در آن توسعهٔ بسیار زیادی یافته است. این امر وجه تمایز سلطانیسم از هر نوع سیادت عقلایی است (وبر، 1384: 370- 371). در این نوع نظام، به‌محض اینکه تشکیلات اداری خاندانی از مرحلهٔ نظام اداری منفصل عبور کرد، دیوان و مناصب حکومتی به‌سمت سیاست‌های دیوان‌سالارانهٔ متمرکز در امور مذهبی، قضایی و نظامی گرایش پیدا می‌کند. تشکیلات اداری آن به‌طور مداوم پیچیده‌تر و متمرکزتر می‌شود؛ به‌گونه‌ای که از نظام اولیهٔ خود بسیار فاصله می‌گیرد و به تشکیلات بوروکراتیک مدرن نزدیک می‌شود (زرین‌کوب و پاشازانوس، 1390: 103). در چنین حالتی، اگر نهادهای مدرن همسو با منافع شخصی حاکم باشند، نخبگان سیاسی برکشیده می‌شوند و قدرت در انحصار سلطان مقتدر درمی‌آید. تمایز اصلی میان پاتریمونیالیسم و سلطانیسم به چگونگی اعمال سلطه برمی‌گردد؛ به این معنا که در اولی سلطه سنتی است؛ حال آنکه در دومی سلطهٔ اساساً برپایهٔ ارادهٔ شخصی اعمال می‌شود. به عبارتی دیگر، هرگاه حاکم پاتریمونیال پای خود را از محدودیت‌های سنتی فراتر گذارد و خود را از قیدوبندهای آن کاملاً رها کند، نظام سلطانی شکل می‌گیرد (حاتمی، 1386: 88).

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

وبر این اصطلاح را برای دولت عثمانی به‌کار برد. به‌نظر او، سلطنت نظامی سیاسی است که در آن تصمیم‌های مهم دقیقاً براساس رأی دل‌خواهانهٔ حاکم گرفته می‌شود. دل‌خواهانـه بـودن برای وظایف پایگاهی، حقوق زمین، ارث و دارایی‌ها حالتی مزمن است (ترنر، 1387: 214). با این اوصاف، نظریهٔ وبر به این دلیل که شکل‌گیری قدرت را تا حدود زیادی وابسته به افـزایش قدرت شخص می‌داند و ازاین‌رو ممکن است در طی افزایش قدرت، زندگی و مرگ حکومت به شخص سلطان بستگی داشته باشد، می‌تواند نظریه‌ای کنش‌محـور یـا کـارگزار تلقـی شـود. درواقع، جایگاه کلاسیک نظام سلطانی خاور نزدیک بود و شـاید بـه همـین دلیـل، وی بـرای توصیف این نظام اصطلاح «سلطانیسم» برگرفته از زبان عربـی را برگزیـد. از نظـر وی، نظـام سلطانی برپایـهٔ حکومـت شخصـی اسـتوار اسـت؛ امـا انگیـزهٔ وفـاداری بـه فرمـان‌روا را نـه ایدئولوژی‌ای که در او تجسم یافته یا توسط او بیان می‌شود، نه رسالت شخصی و منحصربه‌فرد و نه هیچ فرهمندی‌ای پدید نمی‌آورد؛ بلکه آمیزه‌ای از ترس و پاداش‌هایی که بـه همدسـتانش می‌دهد، وفاداری آن‌ها را برمی‌انگیزد (شهابی و لینز، 1380: 20- 21). بنابراین، تمایز اساسـی نظام سلطانی از دیگر نظام‌های خودکامهٔ موروثی، گرایش سلطان به فارغ شدن از قیدوبند سنت و اعمال قدرت فردی به‌شکل مدرن و متمرکز است. شخص حاکم بـا تکیـه بـر منـابع جدیـد قدرت، سنت و عرف و قانون را نادیده می‌گیرد. درمجموع، آنجا که اقتدار حـاکم از سـنت‌هـا فراتر می‌رود و درعمل قائم به شخص است، باید مفهوم سلطانیسم را به‌کار بـرد؛ یعنـی اینکـه فرمان‌روا دیگر به سنت‌ها پای‌بند نیسـت؛ هـرچنـد مشـروعیتش را از سـنت‌هـا گرفتـه باشـد (منوچهری، بی‌تا: 13).

از آنجا که محققان برای توضیح نظام‌هـای سیاسـی اقتـدارگرایی شخصـی سـامان‌یافتـه از روی‌کرد سلطانیسم استفاده می‌کنند (آزاد ارمکی، 1391: 215- 216)، می‌توان این روی‌کرد را درمورد چگونگی شکل‌گیری دولت رضاشاه به‌کار گرفت؛ همان‌طور که برای مثـال، شـهابی و لینز (1380) به‌کار گرفته‌اند. به‌نظر آن‌ها، با توجه به اینکه مهم‌ترین معیار نظام‌های سـلطانی آن است که حاکم دارای امکانات نامحدود برای اعمـال قـدرت اسـت، دورهٔ حکومـت سـلطانی رضاشاه سال‌های 1312- 1320 بوده است. در این دوره، رضاشاه به تمرکـز بیشـتر قـدرت و تشدید خودکامگی پرداخت. در این دوران، رضاشاه به «ریاکاری قـانونی» متوسـل شـد. بـرای مثال، به‌ظاهر برگزاری انتخابات را پذیرفت؛ ولی درعمل با خودکامگی، همهٔ مخالفـان را کنـار

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

زد و حتی نتیجهٔ انتخابات را نادیده گرفت. وضع خاص انتخابات در ایـران از دورهٔ ششـم تـا سیزدهم و طنز مشهور مدرس دربارهٔ انتخابات مجلس هفتم را می‌توان تأییدی بر گفته‌های لینز و شهابی دانست (حاتمی، 1386: 92).

«شخص‌گرایی» از دیگر ویژگی‌های این دوران است. رضاشاه در دورهٔ مورد نظر هم دچـار خودبزرگ‌بینی می‌شود و هم دودمان‌گرایی. او آرزوی فرهمندی و خلق القاب و عناوین بـرای خود دارد تا به گمانش، خود را جاودانه کند. با نام‌گذاری بعضی مکان‌ها به اسم خویش(بـرای مثال نام‌گذاری دو شهر رضائیه و پهلوی) درپی رسیدن به همین هـدف بـود (شـهابی و لینـز، 1380: 35- 36). «فساد مالی» رضاشاه را نیز نباید از یاد برد. او در این دوره، کشور را همچون ملک خصوصی خود می‌دانست کـه در آن مرزهـای میـان خزانـهٔ عمـومی و ثـروت شخصـی فرمـان‌روا نامشـخص اسـت. او و همدسـتانش منـابع مـالی عمـومی را آزادانـه تصـاحب و انحصارهای سودآور ایجاد کردند. وی زمانی‌که در 1304 به سلطنت رسید، نه ملکی داشت، نه کارخانه‌ای و نه وجوه نقدی در بانک‌های خارج؛ ولی 25 شهریور 1320 که به‌اجبار از سلطنت کناره‌گیری کرد، با تملک حاصل‌خیزترین نقاط کشور در مازندران، گیلان، گرگان و سایر نقاط، بزرگ‌ترین مالک کشور ایران به‌شمار می‌رفت و با در دست داشتن ذخایر نقدی در بانک‌هـای انگلیس، آمریکا و آلمان، یکی از ثروتمندترین مردان جهـان بـود (جـامی، 1377: 95). درپـی چنین اقداماتی، رضاشاه که ابتدا از حمایت بسیاری از مردم برخوردار بود، بـا سـلطانی شـدن نظام، حمایت‌های اجتماعی‌اش را ازدست داد و به‌گونه‌ای فزاینده، بر ترکیبی از ترس و پاداش متکی شد (شهابی و لینز، 1380: 49)؛ درنتیجه به نیروهای خارجی اتکا کرد (منوچهری، 1376: 13) و بدین گونه این نظام سلطانی، مثل همهٔ نظام‌های سلطانی و ازجمله نظام سلطانی پسرش، به‌شدت مشروعیت سنتی‌اش را ازدست داد و آسیب‌پذیر شد (حجاریان، 1374: 46).

کار شهابی و لینز را به‌نوعی کاتوزیان ادامه داده است. وی نیز معتقد است:

> در نظام سلطانی قدرت فرمان‌روا در اوج خود است، دیوان‌سالاری و نیروی نظامی ابزار کاملاً شخصی حکم‌ران است و در راه منافع و امیال او به‌کار گفته می‌شـود. امـا در نظـام سـلطانی، سلطه دراصل براساس تشخیص و به‌دل‌خواه و مبتنی‌بر رأی و اختیار حاکم است کـه آن را از دیگر شکل‌های نظام اقتدارگرا جدا می‌کند (همایون کاتوزیان، 1379: 12).

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

به‌نظر وی نیز دورهٔ حکومت سلطانی رضاشاه 1312- 1320 بود. در این دوران، وی برای تثبیت قدرت و ثروتش به اقدامات خودخواهانه و خودسرانه دست زد: هرگاه تصمیم می‌گرفت کسی را سرکوب کند، همان کار را انجام می‌داد؛ در رفتارهایش بی‌پرده بود و هرچند می‌توانست آزاردهنده، متکبر یا حتی بی‌ادب باشد، چنان توانی در پنهان نگه داشتن نقشه‌ها و کینه‌هایش داشت که هر وقت آن‌ها را برملا می‌کرد، همه را شگفت‌زده می‌نمود (همایون کاتوزیان، 1384: 252)؛ نه وساطت کارساز بود و نه تحصن؛ کمتر کسی جرئت می‌کرد از رضاشاه تقاضای گذشت کند؛ چون می‌ترسید خشم و کج‌خیالی او متوجه خودش شود. هدایت که هم رئیس‌الوزرا و هم پیرمرد محترم و بی‌آزاری بود، چندبار سعی کرد و فقط در یک مورد موفق شد جان کسی را نجات دهد (همایون کاتوزیان، 1380: 422). سقوط تیمورتاش هم جنبهٔ نمادین داشت و هم نشانهٔ بیماری بود. نمادین بودن آن به این دلیل بود که وی تا آن زمان دومین شخصیت قدرتمند کشور به‌شمار می‌رفت و توانسته بود اختیارات و قدرت مستقل چشم‌گیری کسب کند؛ از سوی دیگر از بروز بیماری حکایت می‌کرد؛ چون قربانی کردن کسانی که ستون فقرات رژیم تازه را ایجاد کرده بودند، آن هم به‌دست خود آن رژیم، گرایش فزاینده از دیکتاتوری اقتدارگرا به استبداد سلطانی را آشکار می‌کرد (همایون کاتوزیان، 1379: 15).

ملاحظات پیش‌گفته به‌خوبی بیانگر آن است که سلطانیسم روی‌کردی کارگزارمحور است و برای ساختارها و اهمیت آن‌ها در شکل‌گیری و استمرار دولت رضاشاه چندان اعتباری قائل نمی‌شود. بااینکه نکات مثبتی در این روی‌کرد دیده می‌شود، قادر به توضیح دقیق یا درست وقایع نیست؛ زیرا نقش ساختارها و بسترهایی را که کارگزاران درون آن عمل می‌کنند، نادیده می‌گیرد؛ به عبارت دیگر کارگزار را از بستر جدا می‌کند و به‌طور مستقل مورد بررسی قرار می‌دهد. شاید با این نگاه است که نفیسی از کاتوزیان ایراد می‌گیرد. وی معتقد است در نظر کاتوزیان، رژیم پهلوی و رژیم‌های پیش از آن به‌گونه‌ای بررسی شده‌اند که گویی دولت‌ها تافته‌ای جدابافته از ملت ایران و درنتیجه یگانه‌عامل واپس‌ماندگی این کشور بوده‌اند (نفیسی، 1371: 59- 60). ازنظر نفیسی، بعضی ادعاهای کاتوزیان مانند:

> همهٔ مردم ایران درمقابل قدرت عریان برابر بودند و شخص صدراعظم و دارایی‌اش همان‌قدر دست‌خوش امیال شاه بود که سرنوشت بزرگان کم‌اهمیت‌تر دست‌خوش خواست‌های

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

صدراعظم و سرنوشت مردم عادی دست‌خوش امیال بزرگان کم‌اهمیت‌تر بود. زندگی و دارایی همهٔ آن‌ها تابع ارادهٔ داوری یگانه و برتر، یعنی شاه، بود؛

چهره‌ای از حاکم نشان می‌دهد که تمام کارهـای افـراد جامعـه را زیرنظـر دارد و گویـا «قـادر مطلق» است (نفیسی، 1388: 58). همچنین، در نظریهٔ سلطانیسم، پادشاه و شخص حاکم تجسم کامل دولت معرفی می‌شود؛ درصورتی که این یکسانی خطایی آشکار است. دولـت اسـتبدادی خود دارای ویژگی‌هایی است که قابل فروکاهی بـه شـخص حـاکم نیسـت و سـیر تـاریخی-اجتماعی خاص خود را دارد (بدیع و بوم، 1387: 163).

4. روی‌کرد دولت مطلقه و دولت رضاشاه

این روی‌کرد دولت مطلقه را سرآغاز پیدایش دولت مدرن مـی‌دانـد. منظـور از دولـت مطلقـه حکومتی است که در انتقال جامعه از فئودالیته به سرمایه‌داری اولیه نقش اساسـی داشـت و بـه این منظور اصلاحات اقتصادی، اداری، دیـوانی و مـالی زیـادی انجـام داد و در منـابع قـدرت سیاسی و اداری تمرکز ایجاد کـرد (حـاتمی، 1386: 76). خاسـتگاه ایـن روی‌کـرد اغلـب در اروپاست و ساخت چنین دولتی متأثر از تحولات اقتصادی، تکنولـوژیکی، فکـری و فرهنگـی بوده است. برای اولین بار در اروپا بود که دولت مطلقه پس از فروپاشی فئودالیسم به‌وجود آمد (Wanlass, 1953: 62) و ویژگی‌هایی مانند تمرکز و انحصـار وسـایل ادارهٔ جامعـه و منـابع و ابزارهای قدرت دولتی، پیدایش ارتش جدید، ناسیونالیسم و تأکید بر مصلحت ملی را در خود نمایان کرد. به‌طور کلی، فاصلهٔ سال‌های 1648 (قرارداد وستفالی) تا 1789م (انقلاب فرانسـه) دوران دولت مطلقه در اروپا شناخته شده است (بشیریه، 1374: 301). نکتهٔ مهم درمـورد ایـن دولت این است که نباید آن را با دولت‌های استبدادی، دیکتـاتوری، فـردی و توتـالیتر یکسـان پنداشت. دولت مطلقه صرفاً حکومت بی‌قیدوبند و جبارانه یا ضرورتاً سرکوبگر و ناقض اصول و حقوقی که مبنای اقتدار دولت محسوب می‌شود، نبوده است؛ زیرا پادشاهان مطلقـه خـود را حافظ نظم، قانون و عدالت می‌دانستند و بیشتر اتباع آن‌ها نیـز چنـین مـی‌پنداشـتند (حـاتمی، 1386: 76).

مدافعان این روی‌کرد به تحولات تاریخی نگاهی ساختاری دارند. برای مارکس، پایـه‌گـذار این نوع نگاه در غرب، این سؤال مطرح شد که چگونه جامعهٔ اروپایی از ساختار فئـودالی بـه

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

سرمایه‌داری تبدیل شد. بدین ترتیب، او در تحلیل سیر تحول جوامع غربی و حتی در مطالعات مربوط به شرق، بر مفهوم «فئودالیسم اروپایی» متمرکز می‌شود. وبر نیـز در بررسـی چگـونگی پیدایش سرمایه‌داری در غرب و طرح انگارهٔ سلطهٔ موروثی در شرق، مثـل مـارکس، از همـین مفهوم استفاده می‌کند و اساس مطالعهٔ خود را پویایی ساختاری فئودالیسم قرار مـی‌دهـد (آزاد ارمکی، 1391: 228).

بعدها این تمایل در مارکسیست‌های ایرانی و روسی پیدا شد که وضـعیت آسـیا و بـه‌طـور خاص ایران را با توجه به نظریهٔ تاریخی مارکسی توضیح دهند. آن‌ها در پاسخ به ایـن سـؤال، نظریه‌ها، روی‌کردها و نظام‌های مفهومی متعددی را انتخاب کرده‌اند؛ اما یکـی از اصـلی‌تـرین آن‌ها نظریهٔ «فئودالیسم ایرانی» است. آن‌ها با اتکا به این مفهوم، مدعی‌اند که در شرق که ایران نیز جزئی از آن است، روابط سیاسی در دولت تمرکز دارد که قلمـرو شخصـی حـاکم مسـتبد به‌شمار می‌رود و نتیجه‌اش، غیبت مالکیت فئودالی زمین و اشـرافیت مسـتقل زمـین‌دار اسـت. تحلیل‌هایی از این نوع معمولاً شامل شرح‌های مفصلی بر فئودالیسم اروپایی است. اغلب، آنچه آن‌ها «واقعیت» تاریخ ایران می‌دانند، فقـط جلـوه‌ای از همگـونی یـا نـاهمگونی آن بـا تـاریخ اروپاست. مطالعهٔ فرهـاد نعمـائی، مـورخ اقتصـادی ایرانـی کـه طـرف‌دار مفهـوم شـوروی از فئودالیسم ایرانی است، نمونهٔ روشنی از این شیوهٔ تحلیل است. وی در بخش چشـم گیـری از کتاب خود باعنوان ***تکامل فئودالیسم ایران*** (1359) خصوصیت نظام اجتماعی- اقتصادی فئودالی در اروپا را تشریح کرده است (آزاد ارمکی، 1391: 229- 230).

واقعیت آن است که زمینهٔ نظری مشترک این نوع مطالعات مربوط بـه ایـران آن اسـت کـه تاریخ ایران را برحسب عمل‌کرد و توسعهٔ دولت‌های متمرکز تفسـیر مـی‌کننـد. اینجاسـت کـه روی‌کرد دولت مطلقه اهمیت می‌یابد. منشأ تکوین دولـت مطلقـه در ایـران بـه دوران صـفویه برمی‌گردد و در تلاش برای ایجاد دولت ملی از طریق همگونی مذهبی نمایان می‌شود؛ اما نمود عینی‌تر آن در دورهٔ قاجار و کوشش برای نوسازی، مثل تـلاش عبـاس‌میـرزا در ایجـاد ارتـش مجهز یا اقدامات امیرکبیر برای تأسیس دارالفنون بوده است. درمقابل روی‌کرد سلطانیسم- کـه بر ویژگی‌های شخص حاکم تمرکز دارد، بیشتر به رابطهٔ حاکم با اتباعش می‌پردازد و سلطان را مستقل از جامعه می‌دانـد- روی‌کـرد دولـت مطلقـه در شـکل‌گیـری دولـت و ماهیـت آن بـه ساختارهای جامعهٔ ایران توجه می‌کند. درواقع، طرف‌داران این روی‌کرد بر دیرپایی و اثرگذاری

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

نهادهای اقتصادی و اجتماعی، وضعیت جغرافیایی و ساختارهای ذهنی- روانی در شکل‌دهی به ریخت عمومی حکومت در ایران تأکید می‌کنند. بنابراین به‌طور کلی، بر دو دسته عوامل یعنی «ساختارهای غیرفرهنگی» و «ساختارهای فرهنگی» (روانی- ذهنی) تأکید می‌شود (طباطبایی‌فر، 1384: 26). برای مثال، سریع‌القلم (1378: 68) بیشتر از تأثیر عوامل فرهنگی به‌عنوان یکی از ساختارهای اصلی جامعه یاد می‌کند و بر این عقیده است که انعکاس فرهنگ سیاسی عشیره‌ای در نظام‌های سیاسی ایران، بازتاب نوعی ساختار سیاسی است که قرن‌ها در ایران وجود داشته است. به‌نظر وی:

> آدمیان در نظام کنش و واکنش خود به‌شدت تحت تأثیر ساختاری هستند که بدان عادت کرده‌اند. انسان‌ها خود را به‌شدت با محیط زندگی و ساختار ناشی از آن وفق می‌دهند. ساختار اجازه نمی‌دهد انسان به هر صورتی که می‌خواهد عمل کند، سخن بگوید یا به دیگران تحمیل کند (سریع‌القلم، 1389: 113- 114).

او برآن است که علت اصلی تبدیل فرهنگ سیاسی ایران از مشروطه‌خواهی به نظام استبدادیِ رضاخان، فقدان ساختار فرهنگی لازم برای حرکت درجهت عقلانیت سیاسی بوده است. صِرف طرح اندیشه‌های آزادی‌خواهی و مباحث روشن‌فکری، جامعه‌ای به‌سوی عقلانیت سیاسی سوق داده نمی‌شود (سریع‌القلم، 1378: 63). به عبارت دیگر، ویژگی‌های فرهنگ اقتدارگرایانه قرن‌ها در باطن فرهنگی و رفتاری ملت ما نهادینه شده است (سریع‌القلم، 1390: 15). سریع‌القلم (1379: 62- 63) حتی این بحث را از ایران به خاورمیانه می‌کشاند و می‌گوید وجود «ساختار باورهای فرهنگی و اجتماعی» در آن منطقه باعث شده که مردم برای انتقاد از حکومت اهمیتی قائل نباشند و مسئلهٔ مسئولیت و جواب‌دهی هنوز درونی نشده است و به حکومت نه به‌عنوان یک هم‌تراز قانونی، بلکه به‌منزلهٔ نهادی برتر از جامعه نگریسته می‌شود. زیباکلام هم در بررسی دولت استبدادی در ایران، بیشتر بر عوامل ساختاری و به‌ویژه ساختار جغرافیایی ایران تأکید می‌کند و شکل‌گیری استبداد را با وضعیت جغرافیایی مرتبط می‌داند. وی معتقد است:

> وضعیت جغرافیایی فلات ایران بالطبع برروی زندگی انسان‌هایی که در طول تاریخ در آن می‌زیسته‌اند تأثیر گذارده و آن را شکل داده است. نوع زندگی، شکل اجتماعات، مناسبات

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

تولیدی، روابط مردم با یکدیگر، ساختار حکومت و سرانجام پیش‌رفت یا بالعکس عقب‌ماندگی ما رابطهٔ مستقیمی با شرایط محیطی‌مان پیدا می‌کند (زیباکلام، 1377: 79).

بنابراین اگر دولتی مستبد شکل می‌گیرد، ناشی از رفتارهای کارگزارانِ دولت نیست؛ بلکه حاصل ساختار جغرافیایی است. همچنین، گراهام فولر (1377: 27) در مطالعه‌ای دربارهٔ شکل‌گیری دولت استبدادی، در ایران بر عوامل ذهنی و روانی ایرانیان تأکید می‌کند و می‌گوید ایرانیان به‌طور غریزی به پادشاهی گرایش دارند و فرهنگ روانی مردم عامل شکل‌گیری استبداد بوده و نقش کارگزاران تقریباً تشریفاتی است. چارلز عیسوی (1388: 525- 526) هم از کسانی است که در تحلیل مسائل ایران دیدگاهی مشابه دیدگاه‌های ساختاری دارد؛ اما برخلاف دیدگاه‌هایی که بر عوامل فرهنگی، جغرافیایی و اجتماعی تأکید می‌کنند، بر عوامل اقتصادی پای می‌فشارد. عیسوی معتقد است نظام بانکی ایران در آغاز جنگ جهانی اول هنوز مراحل آغازین را می‌گذراند و کاملاً در سلطهٔ منافع انگلیس و روسیه بود. نظام درآمد عمومی ایران، نظیر جوامع ماقبل صنعتی همراه با تاریخ طولانی و پرماجرا، بسیار پیچیده و متغیر بود. منبع اصلی درآمد، مالیات ارضی بود که به‌صورت نقدی و جنسی پرداخت می‌شد. بنابراین، دولت استبدادی رضاشاه که برخلاف دولت قاجار مدرن به‌شمار می‌آمد، پاسخی به این نابسامانی اقتصادی و معیشتی بود.

نویسنده‌ای که به‌طور مشخص با روی‌کرد «دولت مطلقه»، تاریخ معاصر ایران به‌ویژه دوران پهلوی را مطالعه کرده، بشیریه است. به‌نظر وی، نخستین دولت مطلقه در ایران دولت رضاشاه بوده است. بشیریه خاستگاه شرایط و زمینه‌های شکل‌گیری این ساخت دولت مطلقه را از انقلاب مشروطه می‌داند. به‌باور او، مطرح شدن اهدافی مثل ضرورت دست‌یابی به توسعهٔ اقتصادی، اصلاحات بوروکراتیک، مالی، آموزشی و نوسازی فرهنگی، خواسته‌هایی برخاسته از آن انقلاب بوده است که درنتیجهٔ تکوین دولت مطلقه مجال تحقق می‌یافتند (بشیریه، 1380: 63- 64). توجه بشیریه به شورش‌های محلی و قومی و به‌طور کلی ظهور نیروهای گریزازمرکز بیانگر این است که قیام‌هایی مثل قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی در شمال، شیخ‌خزعل در جنوب، شیخ‌محمد خیابانی در غرب و محمدتقی‌خان پسیان در شرق، دخالت خارجیان در ایران پس از جنگ جهانی اول را زیاد کرد و درنتیجه، نیاز به حکومتی قوی و متمرکز را آشکارتر ساخت. از سوی دیگر، با زوال نظام اجتماعی قدیم، اقداماتی مانند ضرورت صنعتی

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

کردن کشور، توسعهٔ اقتصادی، ایجاد مبانی دولت مدرن به‌ویـژه ارتـش جدیـد و بوروکراسـی، اصلاحات مالی و نظامی، و تأمین وحدت ملی بیش از هر زمان دیگـر احسـاس شـد. بـه‌نظـر بشیریه، در دورهٔ قاجار که هنوز دولت مطلقه در ایران تکوین نیافته بود، ساخت قدرت بر تکثر و پراکندگی منابع قدرت استوار بود و باآنکه شیوهٔ اعمال قدرت، خودکامه بود، قـدرت بسـیار نامتمرکز و ملوک‌الطوایفی بوده است؛ به‌گونه‌ای که گروه‌های قدرت و شئون اجتماعی متعددی به‌ویژه در اواخر دورهٔ قاجار به‌وجود آمده بودند (بشیریه، 1374: 70- 73).

بدین ترتیب از دیدگاه وی، مهم‌ترین دلیل مطلقه بودن دولت رضاشاه، تمرکزی بود که وی در منابع پراکندهٔ قدرت به‌وجود آورد و بارزترین اقدام او در این میان، از میان برداشتن تکثر و پراکندگی منابع قدرت محلی و نیمه‌مستقل بود. ادغام مناطق نیمه‌مستقل عشـایری در سـاخت سیاسی، محدود کردن قدرت خوانین و رؤسای عشایر، خلع سلاح و سرکوب آن‌ها، اخلال در تشکیلات ایلی و عشایری، اسکان اجباری قبایل و ایلات، کاهش قدرت سیاسی زمـین‌داران و محدود و ضعیف کردن تأثیر روحانیون در زندگی عمومی، همگی اقـداماتی درجهـت تمرکـز قدرت بودند (بشیریه، 1374: 72). همچنین، بشیریه معتقد است در حوزهٔ کـارویژه‌هـا، دولـت رضاشاه با تأسیس ارتش و دستگاه بوروکراسی جدید، اصلاحات در حوزه‌های مالی، قضـایی، فرهنگی و اقتصادی، و تمرکز منابع اداری مبانی دولت مطلقه را در ایران پایه‌ریزی کرد. البتـه، وی ویژگی‌های سیاسی دولت مطلقـهٔ رضاشـاه، یعنـی کـارکرد صـوری نهادهـای پارلمـانی و دموکراسی را نیز از یاد نمی‌برد. به‌نظر او، اجرا نکردن قانون اساسی، دخالت گستردهٔ حکومت در انتخابات مجلس و دست‌چین کردن نمایندگان از میان هواداران دربار از مجلـس پـنجم تـا چهاردهم از دیگر نشانه‌های استقرار دولت مطلقه در ایران بـوده اسـت (بشـیریه، 1380: 68- 69). جان فوران (1378: 330- 378) نیز در مطالعهٔ دولت رضاشاه تقریباً از بیشتر این عوامـل سخن می‌گوید؛ اما تعبیر او درمورد دولت رضاشاه دولت مطلقه نیست؛ بلکه رژیـم رضاشـاهی را «استبداد نظامی» می‌نامد (همان، 330). البته، بشیریه استدلال کرده است که بعد از سرنگونی دولت رضاشاه و فروپاشی دولت مطلقهٔ او، روند تکوین ساخت دولت مطلقه در ایران از سـال 1332 از سر گرفته شد که به‌دلیل پرهیز از درازی کلام و نیز دور شدن از مرکز اصلی بحث، از ورود به آن خودداری می‌شود.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

براساس آنچه بیان شد، روی‌کرد دولت مطلقه که اساساً نگاهی ساختاری به شکل‌گیری دولت در ایران دارد، مانند روی‌کرد سلطانیسم که عمدتاً با نگاه کارگزارانه و کنش‌محور، دولت در ایران را مطالعه می‌کند، ضعف و اشکال دارد؛ زیرا در این روی‌کرد نیز حوادث بیشتر یک‌جانبه و براساس عنصر ساختار تحلیل می‌شوند و به اهمیت کارگزار توجه کافی نمی‌شود؛ درست همان‌طور که در روی‌کرد مقابل نیز تأثیر ساختارها به‌طور اساسی مورد توجه قرار نمی‌گیرد. برخی تحولات ساختاری را صِرف اینکه به‌لحاظ زمانی مقدم بر کارگزارند، نمی‌توان و نباید عامل شکل‌گیری دولت استبدادی ایرانی دانست. درواقع، توضیح دولت استبدادی در ایران بدون یادکرد اقدامات رضاشاه و همچنین برقراری رابطه‌ای استوار میان عوامل ساختاری و کارگزار، ناقص است.

5. دولت استبدادی رضاشاه و نقش متقابل ساختار و کارگزار

اکنون نوبت آن است تا به‌کمک نظریهٔ ساختاریابی گیدنز، جایگاه ساختار و کارگزار را در شکل‌گیری دولت رضاشاه و بعضی کارویژه‌های آن دولت مشخص کرد. براساس این نظریه نمی‌توان نقش ساختارهایی را که زمینه‌هایی را برای کارگزار (رضاشاه) فراهم آوردند تا بتوانند دولت استبدادی را پایه‌گذاری کنند، نادیده گرفت. وضعیت اقتصادی ایران در سال‌های منتهی به کودتا آشفته بود. دولت قاجار بسیار ضعیف بود و حتی توان گرفتن مالیات برای ادارهٔ امور کشور را نداشت. اقتصاد ایران فقط معطوف به امور کشاورزی و دامداری بود و دولت هم برای بهبود وضع مردم قدرتی نداشت. برای پادشاهان قاجار مهم‌ترین مسئله این بود که هزینه‌های درباری و سفرهای خارجی خود را تأمین کنند؛ به همین دلیل وضع زندگی روستایی و شهری در ایران اسفناک بود. در بخش‌های گوناگون، سرمایه‌گذاری صورت نمی‌گرفت و فقط قدرت‌های خارجی با وضع قراردادها و معاهدات گوناگون، منابع اقتصادی کشور را چپاول می‌کردند. بیش از نیمی از جمعیت ایران را روستاییان تشکیل می‌دادند. کل جمعیت ایران در دورهٔ قبل از کودتای 1299به چهار طبقه: طبقهٔ بالای زمین‌دار، طبقهٔ متوسط مال‌دار، طبقهٔ متوسط شهری و طبقهٔ رعیت شامل بسیاری از روستانشینان (توده‌های عشایر و همچنین دهقانان بی‌زمین و تقریباً بی‌زمین) تقسیم می‌شد (آبراهامیان، 1378: 30- 31؛ قس. جامی،

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

1377: 23- 28). طالبوف دربارهٔ وضع اقتصادی ایران در سال‌های پایانی حکومت قاجار می‌گوید:

> گرچه سلاطین گذشته از بسیاری امور بی‌اطلاع بودند [...] وجود صنایع و ثروت و تبعه صدبار از امروز و اقتدار دوست و سلطان‌پرستی زیادتر بود و [...] همسایه‌های ما خوابیده و ما بیدار بودیم [...] اما امروز برای کاغذ قرآن و کفن محتاج فرنگستان هستیم [...] و عوض کارخانه و اسلحه، اسباب بازیچه وارد می‌کنیم و کیست که این احتیاجات ما را فهمیده باشد (1357: 122).

اقتصاد بسیار ضعیف ایران در این دوره متکی به استقراض‌های خارجی و واگذاری امتیاز به کشورهای بیگانه بوده است. در بخش‌های گوناگون، سرمایه‌گذاری صورت نمی‌گرفت و اگر هم انجام می‌شد، درنهایت به‌نفع کشورهای طرف ایران در سرمایه‌گذاری بود. در سال 1914م دولت انگلستان بزرگ‌ترین سهم از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را به‌دست آورد (رواسانی، 1367: 100).

علاوه‌بر نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی، عامل ساختاری مهم دیگر در این دوره، تأثیر قدرت‌های خارجی و دخالت‌های گاه و بیگاه آنان در امور داخلی کشور بود. اقدامات بیگانگان و گرفتن امتیازات بسیار در دورهٔ شاهان قاجار، زمینهٔ نارضایتی عمومی را فراهم کرد. معاهدهٔ 1907م و سپس معاهدات دیگری در زمان شاهان قاجار رفته‌رفته بی‌کفایتی آنان و درنتیجه، نارضایتی‌های عمومی را برملا کرد. تن دادن شاهان قاجار به قراردادهای یک‌جانبه با کشورهای بزرگ، عملاً مملکت را دراختیار قدرت‌های بزرگ گذاشته بود. دخالت بیگانگان در معاهدهٔ جنجالی 1919م/ 1298ش ایران و انگلیس که یک سال قبل از کودتا انجام شده بود، وضع را به‌مراتب بدتر کرد. در سوی دیگر، رقابت بین شوروی و امپراتوری بریتانیا باعث نارضایتی زیاد شوروی‌ها از این معاهده شده بود و آن‌ها بلافاصله توافق‌نامه را محکوم کردند و همچنان به گسترش نفوذ خود در شمال کشور ادامه دادند. تأسیس و گسترش فعالیت‌های بانک شاهنشاهی ایران و بانک استقراضی روس که بر بازار پول کشور تسلط کامل داشتند، نه‌تنها موجب تحکیم نفوذ استعماری همسایگان شمالی و جنوبی در کشور شد؛ بلکه موانع اساسی در راه توسعهٔ درون‌زای بانک‌داری نوین از بطن بانک‌داری سنتی را پدید آورد. سرانجام، مجموعهٔ این عوامل در شرایط نیمه‌استعماری سبب انحراف در مسیر نوسازی جامعهٔ ایرانی شد

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

و موانع اساسی در راه رشد مطلوب اقتصادی و اجتماعی را فراهم آورد (اشرف، 1359: 69). به‌علاوه، قسمت اعظمی از بازاریان و تاجران علیه سیاست‌های دولت به‌پا خاستند. گذشته‌از بدهی‌های خارجی و وابستگی اقتصادی به قدرت‌های بزرگ، سیاست‌های مساعد پولی و گمرکی، توسعهٔ شبکه‌های ارتباطی و تأمین امنیت راه‌های تجاری از عوامل مؤثر در رشد فعالیت‌های تجارتی و وسعت بخشیدن به بازار ملی بودند که همواره دولت‌های مرکزی نیرومند در تاریخ ایران به‌آن‌ها می‌پرداخته‌اند. حال آنکه قاجارها نتوانستند اقدامات مؤثری در این زمینه انجام دهند و فقط درپی فشار همسایگان شمالی و جنوبی که در جست‌وجوی توسعهٔ نفوذ سیاسی و اقتصادی خود بودند، شبکه‌های ارتباطی، آن‌هم به‌طور محدود، در حوزه‌های نفوذ هریک توسعه یافت؛ درنتیجه سیاست‌های استعماری مانع گسترش شبکه‌های ارتباطی جدید در سراسر کشور شد (اشرف، 1359: 95؛ قس. فوران، 1378: 295- 309). وضع داخلی اسف‌بار شده بود و همان قدرت محدود شاه قاجار متأثر از این تقسیم قدرت‌های جهانی رفته‌رفته به پایتخت محدود می‌شد.

همچنین، نباید ساخت جمعیت و ترکیب قومی- مذهبی ایران در زمان قبل از کودتا را فراموش کرد. این ساختار عشیره‌ای و قبیله‌ای بود و سازمان‌های گروهی منسجمی در کشور وجود نداشت. هریک از نواحی ایران به دست قبیله‌ای اداره می‌شد؛ ازاین‌رو به حکومت «ملوک‌الطوایفی» شباهت داشت. به‌قول آبراهامیان:

> ساختار قومی ایران به موزاییک پیچیده‌ای شبیه بود که در آن هر تکه‌ای شکل، اندازه و رنگ متفاوتی داشت. اگر عبارت واحدی بتواند این وضع را توصیف کند، بی‌تردید «تنوع گروهی» است؛ زیرا در میان دهقانان، عشایر و شهریان تنوع عظیم شیوهٔ زیست وجود داشت. باورهای مذهبی متنوعی، به‌ویژه در بین سنی و شیعه، مسلمان و غیرمسلمان، مجتهدی‌های اثنی‌عشری و شیعیان دیگر دیده می‌شد. علاوه‌بر این، در زبان‌ها و گویش‌ها به‌ویژه بین فارس، آذری، ترکمن، کرد، گیلک، بلوچ و مازندرانی نیز تنوع وجود داشت (آبراهامیان، 1378: 17).

عاملی که هیچ‌گاه اجازه نمی‌داد منافع مشترکی در بین مردم جامعهٔ ایران شکل بگیرد، سیاست «تفرقه بنداز و حکومت کن» پادشاهان قاجار بود. با این سیاست اغلب، قاجارها قومی را با قوم دیگر، جمعی را با جمعی دیگر و منطقهٔ شورشی را با منطقهٔ رقیب آن رودرو می‌کردند. دشمنان سنتی یک قوم آشوبگر بی‌تردید دوستان فرمان‌بر و وفادار شاه می‌شدند و

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

شاه با آن‌همه «دوست»، برای اِعمال قدرت سلطنت نه به بوروکراسی نیاز داشت و نه به قشون دائم؛ گاهی نیز قاجاریان به تفرقهٔ داخلی دامن می‌زدند تا حریفی بالقوه را از میدان به‌در کنند. بدین‌سان، از رقابت‌های درون‌قومی نیز مانند رقابت‌های بین اقوام سود می‌بردند؛ در موارد نادری که نه رقابت داخلی وجود داشت و نه متفق توانای محلی، با یک‌پارچه کردن گروه‌های کوچک پراکنده به‌صورت حریف بزرگ‌تر و متحدتر، چنین متفقی را پدید می‌آوردند (همان، 38).

نیروهای گریزازمرکز و استقلال گروه‌های قومی را نیز باید به این فهرست اضافه کرد. مهم‌ترین نیروهای گریزازمرکز که در دورهٔ قبل از وقوع کودتا و به قدرت رسیدن رضاخان وجود داشتند و همواره خطری برای دولت مرکزی به‌شمار می‌آمدند، قیام میرزا کوچک‌خان و شیخ‌محمد خیابانی بودند که به‌دلایل گوناگونی ناکام ماندند. خشونت و بدرفتاری قزاق‌ها با گیلانیان، روستاییان را وادار می‌کرد با دادن کمک‌های مادی و معنوی از میرزا کوچک حمایت کنند و به او وفادار بمانند (مدنی، 1377: 69؛ قس. گیلک، 1371: 70). در مدت قدرت گرفتن این قیام در بخش‌های زیادی از شمال کشور، هرگاه که نمایندگانی از طرف دولت برای میانجی‌گری نزد میرزا می‌رفتند، وی با ورود نیروهای مسلح به گیلان مخالفت می‌کرد و یادآور می‌شد که هدف نهضت جنگل دفاع از استقلال و آزادی ایران و جلوگیری از دخالت بیگانگان است. البته، خطر بی‌ثباتی و تهدید دولت مرکزی فقط از سوی قیام جنگل نبود؛ بلکه گروه‌های دیگری نیز در گوشه و کنار ایران فعالیت می‌کردند.

خیابانی هم روحانی مبارزی بود که به‌شدت مدافع استقلال ایران از قدرت‌های خارجی بود و یکی از اهداف قیام خود را حفظ استقلال ایران می‌دانست. وی در یکی از سخن‌رانی‌هایش اعلام می‌کند:

> یک ملت که شش‌هزار سال سابقهٔ استقلال دارد، به‌آسانی از استقلال خود صرف‌نظر نخواهد کرد؛ زیرا استقلال هر ملتی شرافت اوست. اگر نتوانیم کشور خود را نجات دهیم و شرافتمندانه زندگی کنیم، لااقل در راه وطن جان خواهیم داد؛ زیرا در چنین مواقع خطرناک و حساس زنده‌ماندن، محوشدن است (رئیس‌نیا و ناهید، 1348: 250).

وی با اعطای امتیازات از سوی دولت مرکزی به قدرت‌های خارجی به‌ویژه انگلیس مخالفت می‌کرد و در واکنش به واگذاری نفت جنوب طی «قرارداد دارسی» سخن‌رانی مهمی

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

ایراد کرد (فاتح، 1358: 265). مخالفت‌های فرقهٔ دموکرات آذربایجان به رهبری شـیخ محمـد خیابانی تا سال‌ها ادامه داشت و یکی از تحولات مهم در بستر سیاسی- اجتماعی ایران قبـل از کودتاست. البته، در کنار این قیام‌ها، تحرکات و اعتراض‌های کوچک و بزرگ دیگری نظیر قیام محمدتقی‌خان پسیان و قیام بختیاری‌های مشروطه‌خواه در اسـتان‌هـای اصـفهان و خوزسـتان، به‌عنوان عوامل مهم و اثرگذار در تحولات قبل از کودتا، نیز رخ داد.

از دیگر تحولات مهمی که ساخت سیاسی- اجتماعیِ ایران قبل از وقوع کودتا را دگرگون کرد، جنگ جهانی اول و ساخت نظام بین‌الملل و اثرپذیری ایران از مناسبات طرفین درگیر در جنگ بود. در این سال‌ها ایران میدان نبرد میان قدرت‌های بزرگ شده بود و به ایـن دلیـل کـه کشورهای درگیر در جنگ در تجزیهٔ ایران سهم داشتند، خواه‌ناخواه جنگ‌های آنـان بـه ایـران مربوط می‌شد. ساختار ایران در این زمان به‌شدت متأثر از جنـگ جهـانی اول و پیامـدهای آن بود؛ تا جایی که اعلام بی‌طرفی ایران در این جنگ معنایی نداشت و این کشـور عمـلاً درگیـر رقابت میان قدرت‌های بزرگ شده بود. در این دوران، حتی فرقهٔ دموکرات که در مجلس سوم اکثریت را در دست داشت، متهم شده بود طرف‌دار آلمـان در جنـگ جهـانی اسـت؛ درنتیجـه احساسات ضدروسی و ضدانگلیسی باعث شد برخی دموکرات‌های ایرانی آلمانی‌ها را متحدان درخوری تلقی کنند. در آذر 1293 که مجلس سوم تشکیل جلسه داد، از 136 عضو آن 30 نفر عضو حزب دموکرات بودند (روزنامهٔ کاوه، 1297: 9- 10). قدرت‌های بزرگ درگیر در جنگ مانند روسیه، آلمان و بریتانیا هرکدام به‌نحوی با دولت مرکزی ایران ارتباط داشـتند و درصـدد بودند منافع خود را در ایران تأمین کنند. دولت عثمانی هم که یکی دیگر از طرفین جنگ بود و در جبههٔ متحدین علیه متفقین می‌جنگید، درپی برنامه‌ای بود تا بتواند قسمت‌های شمالی ایـران را به‌چنگ آورد. درواقع، علاوه‌بر متفقین که آشکارا در ادارهٔ کشور و وضع قراردادها بـا ایـران دخالت می‌کردند، متحدین هم چشم طمع به ایران دوخته بودند؛ تا جایی که هدف استراتژیک و فوری عثمانی‌ها، تسخیر میدان‌های نفتی باکو و شمال ایران به‌منظور نفوذ بیشتر به‌طرف شرق بود (اتابکی، 1387: 52). بنابراین، ایران در مخمصه‌ای میان قدرت‌های درگیر در جنگ گرفتار شده بود. نیروهای روسیه در ایران حضور داشتند و روسیه مثل همیشه کج‌خلق و متکبـر بـود. انگلیس هم با تأکید بیشتری بر اتحادش با روسیه، در بحرین و آبادان نیرو پیاده کـرده بـود تـا مراقب عثمانی‌ها باشد. عثمانی‌ها وارد جنگ شدند و حضور روسـیه در ایـران کـه بهتـرین راه

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

مواصلاتی متصرفات شرقی آن‌ها بود، برایشان غیرقابل تحمل شد. آلمان‌ها مایل به برقراری ارتباط با افغان‌ها و استفاده از آن‌ها درمقابل هندِ انگلیس بودند و قصد تحریک احساسات ملی و مذهبی مردم را در ایران، هند و نقاط دیگر منطقه داشتند؛ ازاین‌رو با ملیون و دموکرات‌ها در ایران ارتباط برقرار کردند و عمالشان را به ملاقات با خان‌ها و سردمداران دیگر در نواحی جنوبی کشور که در منطقهٔ نفوذ انگلیس بود، فرستادند (همایون کاتوزیان، 1380: 100). درنتیجه، اعلام بی‌طرفی از سوی دولت ایران نمی‌توانست کارساز باشد. ایران به میدانی برای نبرد قدرت‌های درگیر در جنگ جهانی اول تبدیل شده بود و هرکدام از این قدرت‌ها با تحریک دشمنی در بین گروه‌های قومی و مذهبی، سیاست‌های خود را اجرا می‌کردند.

بدین ترتیب، مجموعه‌ای از عوامل زمینه‌های ساختاری لازم برای کودتا و شکل‌گیری دولت رضاشاه را فراهم کرد؛ ازجمله اوضاع نابسامان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور، جنگ جهانی اول و خرابی‌های ناشی از آن، نابسامانی نظام جهانی، سرخورده شدن جبههٔ مخالف استبداد، وقوع قیام‌های متعدد در اطراف کشور که دولت مرکزی را در معرض تهدید قرار داده بود و سرانجام دخالت قدرت‌های بزرگ به‌ویژه بریتانیا که نه‌تنها عامل مهم خنثی‌کنندهٔ جنبش‌های اجتماعی بود، بلکه می‌کوشید برای دست‌یابی به اهدافش به‌ویژه حفاظت از مرزهای هندوستان، مقابله با شوروی و نظارت بر چاه‌های نفت در ایران، دولت دست‌نشانده بر سرکار آورد.

6. عمل کارگزار در ساختار و رابطهٔ متعامل با آن

با آنچه دربارهٔ ساختار جامعهٔ ایران در سال‌های قبل و منتهی به شکل‌گیری کودتا بیان شد، به‌خوبی آشکار می‌شود که اگر رضاشاه به‌عنوان کنشگر و کارگزار فعال و صحنه‌گردان اصلی در صحنهٔ جامعهٔ ایران نمایان شد و پس از اقداماتی توانست به قدرت راه یابد و تا سال 1312 به‌صورت مطلقه و دیکتاتوری و پس از آن با خودکامگی حکومت کند، فقط به‌دلیل فراهم شدن چنین فضا و ساختاری با مجموعهٔ شرایط به‌وجودآمده در آن بود. بنابراین، با درک تعامل ساختار- کارگزار است که می‌توان چگونگی شکل‌گیری و ماهیت دولت رضاشاه در ایران را درک کرد. از یک سو همان‌طور که گفته شد، شرایط ساختاری برای وقوع کودتا فراهم شده

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

بود و از سوی دیگر در این فضا رضاخان با حمایت انگلیس دست به کودتا زد و سرانجام بـه قدرت کامل دست یافت. در فاصلهٔ نوامبر 1920 تا فوریهٔ 1921/ آبان- آذر 1299 تـا بهمـن- اسفند 1299 رضاخان با حمایت سرلشکر آیرون‌ساید به مقام فرماندهی فـوج قـزاق رسـید و پس از مذاکراتی با وی و دیگر افسران بریتانیایی، به رضاخان توصیه شد تـا کودتـا را رهبـری کند. بدین ترتیب، در سوم اسفند 1299 این امر محقق شـد و سیدضـیاء تشـکیل کابینـه داد و رضاخان را به وزارت جنگ منصوب کرد. رضاخان از همان ابتـدا عطـش و اسـتعداد خـود را برای دست‌یابی به قدرت نشان داد؛ چنان‌که به‌جای اجرای دسـتور سیدضـیاء مبنـی بـر بـاقی گذاشتن افسران انگلیسی در فرماندهی ارتش، با همدستی بعضی سیاست‌مـداران محافظـه‌کـار توقیف‌شده، مقدمات برکناری و تبعید سیدضـیاء را فـراهم کـرد (فـوران، 1378: 301- 303). خود او از مکنونات درونی خویش پرده برمی‌دارد: «انگلستان مرا به قدرت رسانید تنها به ایـن سبب که نمی‌دانست با چه کسی معامله می‌کند» (Diba, 1986: 41).

رضاخان پس از رسیدن به قدرت، توجه خود را به‌سـرعت بـه تقویـت و تمرکـز نهادهـای کلیدی و تأمین هزینه‌های ارتش معطوف کرد. او برای پیمودن این راه تا انتها، مهارت خـود را برای استفاده از نیروهای اجتماعی ازجمله حـزب محافظـه‌کـاران، روحانیـان، دمـوکرات‌هـای تحصیل‌کردهٔ غرب، لیبرال، تجددخواهان ملی‌گـرا و طـرف‌دار حاکمیـت قـدرت، حـزب‌هـای سوسیالیست و کمونیست، و جنبش‌های اتحادیه‌های کارگری به‌نمایش گذاشت. در سـال‌هـای قزاقی، چیزی جز فرمان بردن و فرمان دادن ندیده بود. در چهار سال و نیمی که وزیر جنگ و رئیس‌الوزرا بود، به نظام پارلمانی بی‌اعتماد شده بود و تجربه‌اش با جنبش جمهوری‌خـواهی و مخالفان به رهبری روحانیون به او ثابت کرد که سازش با نمایندگان بی‌ثمر است (غنی، 1385: 421). تنها کاری که رضاخان انجام می‌داد، حرکت آرام و در عین حال حساب‌شده برای قبضه کردن قدرت در ساختار به‌هم‌ریختهٔ ایران پس از مشـروطیت بـود؛ همراهـی بـا علمـا جهـت مسکوت ماندن جمهوریت، هم‌نوایی با متجددان بـه‌منظـور تشـکیل دولـت مرکـزی نیرومنـد، سرکوب فتنه‌ها برای برقراری امنیت و... از اقدامات وی برای ایجاد دولت مرکـزی اسـتبدادی بود. بی‌تردید، اگر رضاخان توانست مراحل دست‌یابی به قدرت را یکی پـس از دیگـری طـی کند، در کنار عوامل ساختاری مناسب، باید به هوش و استعداد او برای به‌کارگیری توصیه‌هـای ماکیاولی در سیاست نیز توجه کرد؛ هرچند کتاب ***شهریار*** ماکیاولی را ندیده و نخوانده بـود. او

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

برای هموارسازی راه قدرت بارها به دورویی، ریاکاری، دروغ، نیرنگ، پیمان‌شکنی، استفاده از مکر و در عین حال زور و... متوسل شد که نویسندگان متعدد در آثار خود به‌نوعی از آن‌ها سخن گفته‌اند (ر.ک: فوران، 1378: 306- 307؛ جامی، 1377: 57- 63). خارج از این ظواهر فریبنده، رضاشاه در جایگاه کارگزار دولت استبدادی، به‌اقتضای تربیت، تجربه و خلق‌وخوی، در باطن مردی خودرأی بود. بنابراین، در شرایطی که مشروطه به بن‌بست رسیده بود، مدرنیسم استبدادی یا نوسازی آمرانه توانست با تأکید بر عناصری مانند وحدت ملی، استقلال و پیش‌رفت، تثبیت هویت کند و با بهره‌مندی از حمایت ارادهٔ قدرتی که از خارج مایه می‌گرفت، چیرگی یابد (میرموسوی، 1384: 222).

دولت استبدادی رضاشاه آمده بود تا آرمان‌های روشن‌فکران و حتی سنتی‌ها را در قالب دولتی واحد جامهٔ عمل بپوشاند. وی با بازسازی نیروهای نظامی و ایجاد ارتش متمرکز با تجهیزات نسبتاً جدید و مناسب، اولین خواسته و انگیزهٔ تجددطلبی در ایران را که به‌دنبال شکست ایران در دو جنگ با روسیه شکل گرفته بود، تا حدود زیادی برآورده می‌کرد. البته، یکی دیگر از آرمان‌های تجددطلبان، یعنی گسترش تعلیم و تربیت و دانشگاه‌ها به‌شکل غربی، فراگیری علوم و فنون پیش‌رفته از این طریق، انجام اصلاحات اداری و غیره نیز، کم‌وبیش محقق می‌شد (غنی‌نژاد، 1386: 38). همچنین، مهم‌ترین ویژگی حکومت کودتا در مقایسه با رژیم قاجار، ازبین رفتن قدرت‌های خارج‌ازمرکز بود. درواقع، این ویژگی از عوامل مهم توجه مردم و تعداد زیادی از بزرگان به رضاخان بود و در سال‌های بعد بیشترین حجم تبلیغات رژیم پهلوی را شامل می‌شد (بصیرت‌منش، 1378: 38). وی در ادامهٔ اقدامات مؤثرش برای ایجاد دولت مرکزی، شعار ناسیونالیسم را بر سر زبان‌ها انداخت. طرح ناسیونالیسم ایرانی از سوی رضاشاه پاسخی بود به ساختار اجتماعی- فرهنگی جامعه که اغلب، روشن‌فکران به‌عنوان پیش‌قراولان فرهنگی، خواستار احیای ناسیونالیسم در تقابل با گفتمان سنتیِ روحانیون بودند. در نظام سیاسی دورهٔ رضاشاه از یک سو گروه‌ها و نیروهای اجتماعی مستقل از دولت وجود نداشتند که بتوانند زیاده‌روی‌های دولت را مهار کنند؛ از سوی دیگر پیدایش شورش‌های ایلی و نیز جنگ جهانی اول به‌عنوان دو ضرورت امنیت‌طلب داخلی و خارجی، بر شکل‌گیری دولت رضاشاه و اقدامات نظامی- سیاسی او اثر قاطعی گذاشتند (شفیعی، 1387: 275- 276). پس رضاشاه به این دلیل به ایجاد یک ارتش

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های دولت مدرن دست زد تا بتواند بر بی‌ثباتی‌هایی که از ضعف اقتدار دولت قاجار ناشی می‌شد، غلبه کند.

هم‌زمان با این اقدامات، انتخابات مجلس پنجم هم موقعیت سلطنت‌طلبان را بهبود بخشید و درواقع شرایط برای تغییر سلطنت را فراهم آورد. درنهایت، رضاخان تجلی آرمان‌های گروه‌های مختلفی شده بود که از دور و نزدیک بینندهٔ ساختار آشفتهٔ ایران بودند. وضع سیاسی ایران هم در این میان، به‌نفع رضاخان بود. مجلس چهارم رو به پایان بود و انتخابات مجلس پنجم از راه می‌رسید. اقدامات سردارسپه و پیوندی که با ساختار به‌هم‌ریختهٔ ایرانی یافته بود، چیزی جز به قدرت رسیدنش را به اذهان ایرانیان نمی‌رساند. سردارسپه که حالا قدرتش در میان نیروهای سیاسی و به‌ویژه نظامیان افزایش یافته بود، با تبلیغات، حربه‌های گوناگون نظامیان و دست‌کاری آرا در بسیاری از نقاط باعنوان نمایندهٔ اول انتخاب شد (مشروح مذاکرات مجلس پنجم، بی‌تا: 4- 9). انتخابات مجلس به‌پایان رسید و حزب تجدد با رهبری تدین بیشترین آرا را به‌دست آورد و زمینه‌های لازم برای تغییر سلطنت را فراهم کرد. با درنظر گرفتن این عوامل، سردارسپه با حمایت نیروهای اجتماعی- سیاسی ایران به‌عنوان منجی وضع آشفتهٔ ایران، خود را به مجلس مؤسسان رسانید؛ مجلسی که حالا برای تغییر سلطنت آماده شده بود و حزب تجدد به رهبری تدین، بزرگ‌ترین حامی سردارسپه، در مجلس اکثریت را در دست داشت. در این مجلس نیز رضاخان سخن‌رانی کرد (مکی، 1374: 490).

وی در سال‌های بعد و به‌منظور مدرن‌سازی و استبدادی شدن حکومت، به تغییر ساختار اجتماعی هم دست زد. ازنظر رضاشاه، ایلات مظهر عقب‌ماندگی و واپس‌گرایی بودند که با برنامه‌های نوسازی وی در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی تعارض داشتند. اسکان عشایر، تبعید و کوچ اجباری ایلات، تسلط نظامیان بر زندگی عشایر و توسعهٔ بوروکراسیِ دولتی بخشی از برنامه‌های دولت رضاشاه دربارهٔ ایلات بود (شفیعی، 1387: 281). این اقدامات رضاشاه هم حاصل تفکراتش به‌عنوان کارگزاری مستبد بود که دغدغهٔ مدرن کردن ایران را در سر می‌پروراند و هم برآمده از ساختار اجتماعی پراکندهٔ ایران بود که البته در سال‌های 1312- 1320به سلطانیسم گرایش پیدا کرد که البته برآمده از ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داخلی، و شرایط بین‌المللی بود و رضاشاه در مقام کارگزار این بستر عمل می‌کرد.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

7. نتیجه

در این مقاله کوشش شد تا با بهره‌گیری از نظریهٔ ساختاریابی گیدنز نشان داده شود که هیچ‌یک از نظریه‌ها، ره‌یافت‌ها یا روی‌کردهای توضیح‌دهندهٔ تاریخ سیاسی- اجتماعی ایران به‌تنهایی قادر به تحلیل درست و دقیق چگونگی تکوین یا ماهیت عمل‌کرد دولت رضاشاه نیستند؛ زیرا یا به‌سمت کنش‌محوری و کارگزارنگری یا برعکس به‌سوی ساختارمحوری درغلتیده‌اند. برای مثال، دو روی‌کرد مشهوری که برای توضیح چگونگی شکل‌گیری دولت رضاشاه به‌کار گرفته شده‌اند، یعنی «سلطانیسم» و «دولت مطلقه» خالی از اشکال نیستند. اشکال اصلی تحلیل ناقص روی‌کرد اول، نگاه کارگزارانه و کنش‌محور و ایراد روی‌کرد دوم نگاه ساختارگرای آن به حوادث تاریخی و اجتماعی و به‌طور مشخص کاربست این دو روی‌کرد در توضیح چگونگی شکل‌گیری یا ماهیت و عمل‌کرد دولت رضاشاه در ایران است.

مدعای نگارندگان این است که باید همان‌طور که گیدنز گفته است، در این بررسی رابطهٔ کارگزار و ساختار را در تعامل با یکدیگر دید؛ به‌طوری که جایگاه و هویت هریک در جای خود حفظ شود. برای اثبات این مدعا، از یک سو زمینه‌های داخلی و خارجی تکوین دولت رضاشاه مشخص و بررسی شد و از سوی دیگر روش شد که رضاخان در چنین فضا و شرایطی بود که توانست با بهره‌گیری از ویژگی‌ها و توانایی‌های فردی‌اش مراحل دست‌یابی به قدرت را یکی پس از دیگری طی کند تا سرانجام به قدرت و دولت مطلقه و دیکتاتوری، و حتی از آن مهم‌تر به دولت و قدرت خودکامه دست یابد. گرچه مدعای این پژوهش در مقالهٔ حاضر فقط دربارهٔ دولت رضاشاه به‌کار گرفته شده است، کاربست آن محدود به مورد انتخابی نیست و مسلماً می‌توان آن را در موضوع‌های دیگر (مثلاً دولت پهلوی دوم) یا در دیگر حوزه‌ها (برای مثال حوزهٔ خاورمیانه یا حتی روابط بین‌الملل) به‌کار گرفت و حتی شاید به نتایج مشابهی دست یافت.

پی‌نوشت‌ها

1. constructivism
2. Ruggie
3. M. Archer

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

4. R. Bhaskar
5. C. Hay
6. B. Jessop
7. structration theory
8. J. Linz

منابع

- آبراهامیان، یرواند (1378). ***ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی***. ترجمهٔ کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی. چ2. تهران: نشر مرکز.
- ـــــــــــــ (1390). ***تاریخ ایران نوین***. ترجمهٔ شهریار خواجیان. تهران: دات.
- آزاد ارمکی، تقی (1391). ***بنیان‌های فکری نظریهٔ جامعهٔ ایرانی***. تهران: نشر علم.
- بدیع، برتران و پی‌یر بیرن بوم (1387). ***جامعه‌شناسی دولت***. ترجمهٔ احمـد نقیـب‌زاده. چ5. تهران: قومس.
- اتابکی، تورج (1387). «جنگ جهانی اول، رقابت قدرت‌های بزرگ و شکل‌گیـری جامعـهٔ سیاسی» در ***ایران و جنگ جهانی اول، میدان نبرد قدرت‌های بزرگ***. گردآوری تورج اتـابکی. ترجمهٔ مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.
- اشرف، احمد (1359). ***موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران؛ دورهٔ قاجاریه***. تهران: زمینه.
- بشیریه، حسین (1374). ***دولت عقل***. تهران: مؤسسهٔ نشر علوم نوین.
- ـــــــــــــ (1380). ***موانع توسعهٔ سیاسی در ایران***. چ2. تهران: گام نو.
- بصیرت‌منش، حمید (1378). ***علما و رژیم رضاشاه (نظری بر عملکرد سیاسـی- فرهنگـی در سال‌های 1305تا 1320)***. تهران: چاپ و نشر عروج.
- بیلیس، جان، استیو اسمیت و دیگران (1383). ***جهانی شدن و سیاست، روابط بـین‌الملـل در عرصهٔ نوین***. ترجمهٔ محمدرضا راه‌چمنی و دیگران. تهران: ابرار معاصر تهران.
- جامی (1377). ***گذشته چراغ راه آینده است***. تهران: ققنوس.
- حاتمی، عباس (1386). «نظریه‌هـای دولـت مـدرن در ایـران» در ***دولـت مـدرن در ایـران***. گردآوری رسول افضلی. قم: انتشارات دانشگاه مفید. صص53- 110.
- حجاریان، سعید (1374). «ساخت اقتدار سلطانی؛ آسیب‌پذیری‌هـا و بـدیل‌هـا». ***اطلاعـات سیاسی- اقتصادی***. س10. ش97- 98. صص45- 57.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- حقیقت، سیدصادق (1387). ***روش‌شناسی علوم سیاسی***. قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- راش، مایکل (1381). ***جامعه و سیاست؛ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی***. ترجمهٔ منوچهر صبوری. تهران: سمت.
- رواسانی، شاپور (1367). ***دولت و حکومت در ایران در دورهٔ تسلط استعمار سرمایه‌داری***. تهران: شمع.
- ***روزنامهٔ کاوه 3***. ش29- 30. 24 تیر 1297. صص9- 10.
- روشه، گی (1386). ***تغییرات اجتماعی***. ترجمهٔ منصور وثوقی. تهران: نشر نی.
- ریتزر، جرج (1389 الف). ***مبانی نظریهٔ جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن***. ترجمهٔ شهناز مسمی‌پرست. تهران: نشر ثالث.
- ریتزر، جرج (1389 ب). ***نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر***. ترجمهٔ محسن ثلاثی. تهران: علمی و فرهنگی.
- رئیس‌نیا، رحیم و ناهید عبدالحسین (1348). ***دو مبارز جنبش مشروطه؛ ستارخان، شیخ محمد خیابانی***. تهران: آگاه.
- زرین‌کوب، روزبه و محمدرضا پاشازانوس (1390). «نظام سیاسی ساسانی (325- 579م) و نظریهٔ پاتریمونیال به دولت بوروکراتیک ماکس وبر». ***پژوهش‌های تاریخی***. س3. ش3. صص99- 112.
- زیباکلام، صادق (1377). ***ما چگونه ما شدیم؟ ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران***. تهران: روزنه.
- سریع‌القلم، محمود (1378). «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران». ***اطلاعات سیاسی- اقتصادی***. ش139- 140.
- _____ (1379). «چشم‌انداز جامعهٔ مدنی در خاورمیانه: تحلیل موانع فرهنگی». ترجمهٔ سعیده لطفیان. ***فصلنامهٔ مطالعات خاورمیانه***. س7. ش4.
- _____ (1389). ***فرهنگ سیاسی ایران***. تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- _____ (1390). ***اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار***. تهران: روز فرزان.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- شارون، جوئل (1382). ***ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی***. ترجمهٔ منوچهر صبوری. تهـران: نشر نی.
- شفیعی، حسن (1387). «تعارض ساختاری دولت مدرن با نظام ایلی در ایـران» در ***انقـلاب اسلامی، جامعه و دولت (مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران)***. ویراستار مسعود کـوثری و محمود نجاتی حسینی. تهران: کویر.
- شمسینی غیاثوند، حسن (1383). «پهلویها و سلطانیسم ماکس وبر، بررسی نظریهٔ سلطانیسم ماکس وبر در تحلیل ساختار حکومت پهلوی». ***ماهنامهٔ اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر***. س3. ش22. صص57- 63.
- شوستر، ویلیام مورگان (1351). ***اختناق در ایـران***. ترجمـهٔ ابوالحسـن موسـوی شوشـتری. تهران: صفی‌علی‌شاه.
- شهابی، هوشنگ و خوان لینز (1380). ***نظام‌های سلطانی***. ترجمهٔ منوچهر صـبوری. تهـران: نشر شیرازه.
- طالبوف، عبدالرحیم (1357). ***سیاست طالبی***. به‌کوشش رحیم رئیس‌نیا و محمدعلی علی‌نیا. تهران: نشر علم.
- طباطبائی‌فر، محسن (1384). ***نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه‌های سیاسی شیعه دورهٔ صفویه و قاجاریه***. تهران: نشر نی.
- عابدی اردکانی، محمد، روح‌الله نادری و محسن شفیعی (1390). «تحلیلی سازه‌انگارانـه از رفتار دولت‌های بزرگ با ایران در دورهٔ رضاشاه». ***دانش سیاسی***. ش13. صص145- 176.
- عیسوی، چارلز (1388). ***تاریخ اقتصادی ایران قاجار 1332- 1315ق***. ترجمهٔ یعقـوب آژنـد. تهران: گستره.
- غنی‌نژاد، موسی (1386). ***تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر***. تهران: نشر مرکز.
- فاتح، مصطفی (1358). ***پنجاه سال نفت ایران***. چ2. تهران: پیام.
- فوران، جان (1378). ***مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران***. ترجمهٔ احمـد تـدین. چ2. تهران: مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا.
- فولر، گراهام (1377). ***قبلهٔ عالم، ژئوپولوتیک ایران***. ترجمهٔ عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- کرمی‌پور، حمید (1390). «تأثیر ترجمهٔ نظریه‌های ماکس وبر بر دیدگاه مورخـان ایرانـی». ***پژوهشنامهٔ انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی***. س11. ش1. صص37- 54.
- کوزر، لوئیس و برنارد روزنبرگ (1387). ***نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی***. ترجمـهٔ فرهنـگ ارشاد. تهران: نشر نی.
- کیویستو، پیتر (1388). ***اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی***. ترجمهٔ منوچهر صبوری. تهـران: نشر نی.
- گلدستون، جک (1387). ***مطالعهٔ نظری، تطبیقی و تاریخی درباب انقلاب‌هـا***. ترجمـهٔ محمـد تقی دلفروز. تهران: کویر.
- گیدنز، آنتونی (1382). ***فراسوی چپ و راست***. ترجمهٔ محسن ثلاثی. تهران: علمی.
- _____ (1386). ***راه سوم، بازسازی سوسیال دموکراسی***. ترجمهٔ منوچهر صبوری. چ2. تهران: نشر شیرازه.
- _____ (1387). ***جامعه‌شناسی***. ترجمهٔ منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- گیلک، محمدعلی (1371). ***تاریخ انقلاب جنگل***. چ2. رشت: نشر گیلکان.
- لوپز، خوزه و جان اسکات (1385). ***سـاخت اجتمـاعی***. ترجمـهٔ حسـین قاضـیان. تهـران: نشر نی.
- مخبرالسلطنه (هدایت)، مهدیقلی (1363). ***خاطرات و خطرات؛ توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دورهٔ زندگی من***. تهران: زوار.
- مدنی، میراحمد (1377). ***جنبش جنگل و میرزا کوچک‌خان (خاطرات میراحمد مـدنی عضـو شورای اتحاد اسلام)***. به‌کوشش سید محمدتقی میرابوالقاسمی. تهران: نشر انجمن آثار مفاخر فرهنگی.
- مروارید، یونس (1377). ***از مشروطه تا جمهوری، نگـاهی بـه ادوار مجلـس قانونگـذاری در دوران مشروطیت***. تهران: اوحدی.
- «مشروح مذاکرات مجلس پنجم». ***روزنامهٔ مرد آزاد***. ش12. سرطان 1302.
- ***روزنامهٔ ایران***. ش1395. ص3.
- مکی، حسین (1374). ***تاریخ بیست‌سالهٔ ایران***. تهران: علمی.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- منوچهری، عباس (1376). «کودتای سوم اسفند 1299 و سلطانیسم ایرانـی». ***تاریخ معاصـر ایران***. ش4. صص9- 18.
- میرموسوی، سیدعلی (1384). ***اسلام، سنت، دولت مدرن، نوسازی دولت و تحول در اندیشـهٔ سیاسی شیعه***. تهران: نشر نی.
- نفیسی، محمدرضا (1371). ***نگاهی به سیر اندیشهٔ اقتصادی در عصر پهلوی***. تهران: طرح نو.
- وبر، ماکس (1384). ***اقتصاد و جامعه***. ترجمهٔ عباس منـوچهری، مهـرداد ترابـی و مصـطفی عمادزاده. تهران: سمت.
- ونت، الکساندر (1384). ***نظریهٔ اجتماعی سیاست بین‌الملل***. ترجمهٔ حمیرا مشـیرزاده. تهـران: وزارت امور خارجه.
- های، کالین (1378). «ساختار و کارگزار» در ***روش و نظریه در علوم سیاسی***. تـألیف دیویـد مارش و جری استوکر. ترجمهٔ امیرمحمد حـاجی یوسـفی. تهـران: پژوهشـکدهٔ مطالعـات راهبردی.
- ـــــــــ (1385). ***درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی***. ترجمهٔ احمد گـل‌محمـدی. تهـران: نشر نی.
- همایون کاتوزیان، محمـدعلی (1379). «رژیـم سـلطانی: مـورد رژیـم پهلـوی در ایـران». ***اطلاعات سیاسی- اقتصادی***. ش153- 154.
- ـــــــــــــــــ (1380). ***دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلـوی***. ترجمهٔ حسین افشار. چ2. تهران: نشر مرکز.
- ـــــــــــــــــ (1384). ***تضاد دولت و ملـت، نظریـهٔ تـاریخ و سیاسـت در ایـران***. ترجمهٔ علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- ـــــــــــــــــ (1388). ***اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسـلهٔ پهلـوی***. ترجمهٔ محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- Archer, M. (1995). *Realist Social Theoey: The Morpoogenetic: Approach*. Cambrdge: Cambrdge University Press.
- Diba, F. (1986). *Mohammad Mossadegh, A Political Biography*. London: Croom Helm.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]

- Giddens, A. (1984). *The Constitution of Society*. Cambrdge: Polhcy.
- _____ (1998). *The Third Way: The Renewal of Social Democracy*. Cambrdge: Polhcy.
- Ruggie, J.G. (1998). *Constructing in the World Policy: Essays on International Institiutionalization*. London and NewYork: Routledge.
- Wanlass, L. (1953). *Gettel History of Social Thought*. Bangalore: Institute for Social and Ecomomic Change.

[Downloaded from jhs.modares.ac.ir on 2024-10-12]